

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه خطبه جمعه مورخه ۱۷ آوریل ۲۰۲۰

سیدنا امیر المومنین پنجمین خلیفه حضرت مسیح موعود علیه السلام بتاريخ ۱۷ آوریل ۲۰۲۰ مصادف با ۲۹ فروردین ۱۳۹۹ در بیت مبارک، بریتانیا خطبه جمعه ایراد فرمودند که با ترجمه شده در زبان های مختلف بر ایم.تی.ای زنده پخش شد. حضور انور فرمودند: امروز از اصحاب اهل بدر، ذکر خیر حضرت معاذ بن حارث را بیان خواهم کرد. حضرت معاذ از قبیله ی خزرج و شاخه ی بنومالک بن نجار بود. حضرت معاذ و دو برادرش حضرت عوف و حضرت معوذ در غزوه بدر شرکت کرده بودند و در اثنای این جنگ حضرت عوف و حضرت معوذ هر دو به شهادت رسیدند اما حضرت معاذ در تمام غزوات بعدی به همراه حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم حضور داشت. حضرت معاذ شامل آن هشت انصار بود که در هنگام اولین بیعت عقبه در مکه ایمان آورده بودند، همین طور حضرت معاذ در دومین بیعت عقبه نیز حضور داشت. حضرت معمر بن حارث وقتی از مکه هجرت نموده و به مدینه رسید، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بین او و حضرت معاذ بن حارث پیمان برادری بستند.

شرح رویداد قتل ابوجهل را در اولین خطبه سال گذشته تا حدودی بیان کرده ام اما چون آن به حضرت معاذ هم مربوط می شود لذا در اینجا نیز آن را بازگو می کنم. این روایات از [صحیح] بخاری است: حضرت عبدالرحمن بن عوف روایت می کند که وی تعریف کرد که من در هنگام جنگ بدر در صفی ایستاده بودم که وقتی به سمت چپ و راست خود نگاه کردم، دیدم که دو پسر انصاری که نشان بسیار کم بود، ایستاده بودند. یکی از آنها دستم را فشرد و پرسید: عمو، آیا شما ابوجهل را می شناسید؟ پرسیدم، عمو، تو با او چه کار داری؟ وی گفت: او به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم دشنام می دهد و سوگند به ذاتی که جانم به دست اوست، اگر من او را ببینم، چشمم او را ترک نخواهد کرد تا این که یکی از ما دو نفر که اجلش زودتر مقدر است، بمیرد. حضرت عبدالرحمن بن عوف گفت: که من از آن بسیار متعجب شدم. سپس پسر دوم که به سمت دیگر ایستاده بود، دستم را فشار داد و وی هم همانطور پرسید. طولی نکشید که من ابوجهل را دیدم که بین مردم در حال دور زدن بود. به آنها گفتم که این است آن کسی که درباره اش از من می پرسیدید. به محض شنیدن این سختم، هر دو پسر با شمشیر خود سریع به طرف او شتافتند و او را آنقدر ضربات زدند که وی را کشتند و سپس نزد حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بازگشته و به ایشان از این موضوع خبر دادند. آن حضرت پرسیدند: از بینتان چه کسی او را کشته است؟ هر دو گفتند که من او را کشته ام. آن حضرت از آنها

پرسیدند: آیا شما شمشیر خود را صاف و تمیز کرده‌اید؟ آنها در پاسخ گفتند: نخیر. حضرت صلی الله علیه و سلم شمشیرهایشان را نگاه کردند و فرمودند: شما هر دو تا او را کشته‌اید. و سپس فرمودند: اموال او به معاذ بن عمرو بن جموح خواهد رسید و نام هر پسر معاذ بود یعنی معاذ بن عفراء و معاذ بن عمرو بن جموح.

این روایت از صحیح بخاری است. حضرت انس تعریف می‌کند که حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در جنگ بدر فرمودند: چه کسی تحقیق می‌کند که بر سر ابوجهل چه آمد؟ حضرت ابن مسعود رفت و دید که وی را هر دو پسر عفراء: حضرت معاذ و حضرت معوذ آنقدر با شمشیر ضربات زده‌اند که قریب المرگ شده است. درباره آن شرح و تفصیل اینگونه نقل شده است که معاذ بن عمرو بن جموح پای ابوجهل را قطع کرد و در اثر آن وی روی زمین افتاد، عکرمه بن ابوجهل [که نزدیک آنجا بود] روی دست معاذ با شمشیر ضربه زد و در نتیجه آن دست یا بازویش از بدنش جدا شد سپس معوذ بن عفراء به ابوجهل حمله کرد و هنوز کمی علایم حیات در او وجود داشت که حضرت عبدالله بن مسعود سر از تنش جدا کرد.

حضور در این راستا روایات متعددی آوردند و فرمودند: حضرت صاحبزاده میرزا بشیر احمد در ضمن بیان احوال غزوه بدر، رویداد قتل ابوجهل را اینگونه تعریف کرده است که: عکرمه بن ابوجهل هم به همراه پدرش بود، وی نتوانست پدر خود را نجات دهد اما وی از پشت به معاذ حمله کرد و در اثر آن دست راست معاذ بریده و آویزان شد. معاذ به تعقیب عکرمه رفت اما او توانست فرار کند و چون بازوی بریده شده مانع جنگیدن معاذ می‌شد، لذا او آن را کشید و از بدن خود جدا کرد و دوباره شروع به جنگیدن کرد. حضرت خلیفه المسیح الثانی رضی الله عنه با تعریف این رویداد اینگونه می‌فرماید که ابوجهل که بر تولدش هفته‌ها شترها را ذبح کرده و گوشتشان را بین مردم تقسیم کرده بودند و فضای مکه مملو از صدای دفاها شده بود، [بسیار دهل و سازها می‌زدند و چنان زیاد شادی می‌کردند که فضای مکه پر از شادی شده بود. آن حضرت در ادامه می‌نویسد:] وی در جنگ بدر به دست دو پسر انصاری زخمی می‌شود که سنشان پانزده سال بود و این طور کشته می‌شود. حضرت عبدالله بن مسعود تعریف می‌کند که وقتی پس از جنگ مردم داشتند بازمی‌گشتند من برای دیدن زخمی‌ها به میدان جنگ رفتم. [حضرت عبدالله نیز چون اهل مکه بود لذا ابوجهل او را به خوبی می‌شناخت. پس تعریف می‌کند که] داشتیم در میدان جنگ دور می‌زدیم که دیدم ابوجهل در حال زخمی افتاده است. وقتی نزدیکش رفتم، وی خطاب به من گفت: الان بعید می‌دانم که زنده بمانم، درد به شدت زیاد است، تو هم اهل مکه هستی، دلم می‌خواهد که تو مرا بکشی تا این رنج و دردم از بین رود اما چون می‌دانی که من سردار عربم و در بین عرب مرسوم است که گردن‌های سرداران عرب را به همراه سرشان می‌برند و این علامت سرداری

مقتول است. پس آرزویم این است که گردنم را از بیخ آن ببر؛ حضرت عبدالله بن مسعود می‌گوید که من گردنش را از نزدیک چانه‌اش بریدم و گفتم این آخرین حسرتت هم برآورده نخواهد شد. حال، به لحاظ سرانجام نگاه کنید که چقدر مرگ او ذلت‌آمیز بود، کسی که گردنش همیشه سیخ می‌بود در هنگام مرگش گردنش از نزدیک چانه‌اش بریده شد و اینطور آخرین حسرتش هم برآورده نشد.

حضرت معاذ بن حارث چهار ازدواج کرده بود. علامه ابن اسیر در تصنیف خود اسد الغابه درباره وفات حضرت معاذ اقوال مختلفی را نوشته است. به قولی حضرت معاذ رضی الله عنه در غزوه بدر زخمی شده بود و پس از بازگشت به مدینه در اثر آن زخم‌ها درگذشت و به قولی دیگر وی تا دوران خلافت حضرت عثمان زنده ماند و به قولی دیگر وی تا عهد خلافت حضرت علی زنده ماند و در اثنای جنگ صفین که بین حضرت علی و امیر معاویه به عمل آمده بود، درگذشت. جنگ صفین در ۳۶ و ۳۷ هجری رخ داده بود و حضرت معاذ از طرف حضرت علی شرکت کرده بود. باری، درباره او روایات مختلفی وجود دارد. از بعضی امور همین برمی‌آید که وی عمر طولانی پیدا کرده بود، اگر به اولاد و همسرانش هم توجه شود آنگاه هم همین نتیجه برمی‌آید.

حضور انور فرمودند: الان من یادی از آقای رانا نعیم الدین پسر آقای فیروز دین منشی خواهم کرد که در ۱۹ آوریل ۲۰۲۰ درگذشته بود. انا لله وانا الیه راجعون. تولد آقای رانا طبق مدارک ۱۹۳۴م است. احمدیه در خاندانش توسط پدرش آقای فیروز دین معرفی شده بود که در ۱۹۰۶م با حضرت مسیح موعود علیه الصلوٰه والسلام از طریق نامه بیعت کرده بود در ۱۹۸۴م وی خود را برای نیروی بتالین هم پیشکش کرده بود و پس از انجام ماموریت در نیروی نامبرده حضرت خلیفه المسیح الثانی رضی الله عنه وی را به میرپورخاص بر زمین‌های جماعت فرستادند. وی در ۱۹۵۱م وصیت کرده بود. در سوم اوت ۱۹۵۴ به عنوان آماده‌باش برای انجام وظیفه گماشته شد و سپس از نوامبر ۱۹۵۵ الی ۱۱ مه ۱۹۵۹ در دفتر حفاظت خاص به عنوان گارد کار کرد. زمانی که حضرت خلیفه المسیح الثانی رضی الله عنه برای کار تفسیر به نخله می‌رفتند و چندین ماه در آنجا سکونت می‌داشتند، این مرحوم هم به آنجا می‌رفت و مسئولیت محافظت از ایشان به عهده وی بود. وی در سال ۱۹۷۸م از دفتر حفاظت بازنشست شد و سپس به هرپه، بخش ساهیوال رفت و در آنجا در مسجدی به عنوان خادم مسجد خدمت می‌کرد و در این اثنا در ماه اکتبر ۱۹۸۴ معاندان جماعت احمدیه به مسجد ساهیوال حمله کردند و وی در آنجا مامور محافظت از آن بود لذا وی به آن حمله‌وران به طور دفاعی پاسخ داد. و این طور آقای رانا از ۲۶ اکتبر ۱۹۸۴ الی مارس ۱۹۹۴ سعادت پیدا کرد که در راه مولی اسیر باشد. پلیس به جای عملیات علیه حمله‌وران، یازده نفر از جماعت ما را مورد محاکمه قرار دادند و برایشان مجازات تعیین شد. این

محاکمه به دادگاه نظامی فرستاده شد قضیه ایشان به تعویق افتاده شد همین دادگاه نظامی جناب الیاس منیر مبلغ سلسله و رانانعیم را مجازات مرگ داد بنابراین خلاف این قضیه، دادگاه لاهور در مارس ۱۹۹۴ آنان را آزاد کرد و تا تکمیل پرونده ۱۹ مارس ۱۹۹۴ رهایی آنان به عمل آمد هنگام حبس، پلیس آنان را مورد ضرب و شتم قرارداد و سعی کردند که از ایشان بیانه بگیرند رانانعیم بعد از رهایی این محاکمه در سال ۱۹۹۴ در لندن منتقل شدند و اینجا به خاطر سن زیاد بین محافظان بیشتر خدمت کردند.

در پس ماندگان مرحوم یک پسر و چهار دختر اند. پسرشان واقف زندگی است. پایبند صوم و صلوت و پایبند تهجد بودند در ربوه به عنوان محافظ اما جان توفیق خدمت یافتند. ایشان بسیار میهماندار بودند خویشاوندان مستمندان را کمک می کردند

معیار اطاعت خلافت چه بود؟ گفت که وقتی حضرت خلیفه دوم رضی الله عنه به جابه نخله رفتند جای که ایشان تفسیر می نوشتند و من با ایشان بودم طوری که قبلا گفتم که ایشان آنجا زندگی کرده اند و ایشان حضرت خلیفه دوم به سبب امری از رانانعیم ناراضی بودند و به من فرمودند که به مسجد بروید و استغفار کنید و من به مسجد رفتم و در جابه مسجدی از گل بود و حیاط خیلی کوچک هم داشت. من در حیاط نشسته استغفار کردم در همین اثنا باد تند وزید و باران گرفت و من به جای خودم استغفار را ادامه دادم وقتی دیر شد و یکی از سایبان مسجد به سبب باد کنده شده بود حضرت خلیفه دوم پرسیدند که کجا رفته است. برخی مردم در تلاش من به مسجد آمدند و گفتند که حضور شما را احضار نموده اند و وقتی من در خدمت خلیفه دوم رفتم و ایشان فرمودند که می دانستم همان جا هستید، برو تو را بخشیدم. مرحوم به اولاد خود این توصیه می کرد که اگر می خواهید در زندگی سود ببرید با خلافت این طور بچسبید طوری که آهن با مغناطیس می چسبد. یک نامه از حضرت خلیفه چهارم می خوانم. حضور نوشتند: شما بر فراز کوه محکم ایمان ایستادید و آن قابل افتخار است، سعادت شما رشک آور است.

حضور انور فرمودند: من ایشان را از بچگی می شناسم طوری که ذکر شده که ایشان در جابه نخله همراه حضرت خلیفه دوم می رفتند ما در تعطیلات تابستان آنجا می رفتیم. ایشان با ما رفتار خوبی می کردند و بعد از خلافت من حالت ایشان عوض شد. به خاطر اوضاع جنازه شان خوانده نمی شود و به سبب محدودیت از دولت من نتوانستم بخوانم، جای تاسف است انشاالله بعدا نماز میت غایب برگزار می شود.

حضور انور فرمودند: در اخیر در مورد مرض کنونی می خواهم چیزی بگویم احمدی های که مریض شدند برای آنان دعا کنید که خداوند تمام کسانی را شفا کامل بخشد و ما را هم توفیق دهد که به راه رضای خداوند برویم

و به نحو احسن ادای حقوق مردم و عبادت کنیم و زودتر از این مرض نجات بخشد و اهل جهان را توفیق دهد
که خدا را بشناسند و عبادت خداوند کنند و وحدانیت را درک کنند. خداوند بر همه ما رحم کند.